

دولت و توسعه اقتصادی در ایران

امیرمحمد حاجی یوسفی^۱

مقدمه

در نوشته‌های مربوط به توسعه در جهان سوم چنین پنداشته می‌شود که یکی از موانع اصلی توسعه در این کشورها کمبود سرمایه به شکل ذخایر ارزی خارجی است. اما در کشورهای صادرکننده نفت مانند ایران که دارای مقادیر زیادی دلارهای نفتی به خصوص بعد از چهار برابر شدن قیمت نفت در سال ۱۹۷۲، بودند، چنین محدودیتی وجود نداشت و طبیعتاً نمی‌توان در حکم مانع توسعه از آن یاد کرد. با این وجود، این کشورها چه از نظر ایجاد زیرساختهای اقتصادی و چه از نظر پیشرفت اساسی در سطح زندگی مردم هنوز توسعه نیافته محسوب می‌شوند.

بعد از گذشت تقریباً دو دهه از رشد از جمله موانع اصلی توسعه در جهان سوم، کمبود سرمایه ارزی بیان شده است. این نکته اگر چه در مواردی صادق است ولیکن گمان می‌رود در کشورهای صادرکننده نفت مانند ایران به خاطر وجود دلارهای نفتی موضوعیتی نداشته باشد. با این حال مشاهده می‌شود که حتی پس از افزایش زیاد قیمت نفت در سال ۱۹۷۲، اقتصاد ایران نمی‌تواند از توسعه مطلوب برخوردار گردد و همچنان ضعیف باقی می‌ماند. در این مقاله مؤلف سعی دارد تا با به دست دادن یک چارچوب تحلیلی مناسب، برنامه توسعه اقتصادی ایران را که متکی به دلارهای خارجی بود به نقد و بررسی گذارد. ادعای مقاله آنست که ویژگیهای دولت پهلوی دوم علت اصلی ناتوانی دولت در تحقق برنامه توسعه بوده است. برای این منظور نخست مفهوم توسعه اقتصادی تعریف شده و بر آن اساس محوری بودن جایگاه دولت در فرآیند توسعه به اثبات رسیده است. در ادامه، دیدگاههای مربوط به علت شکست برنامه توسعه اقتصادی دولت پهلوی تشریح و با انتخاب یک منظر خاص ریشه‌های این ناکامی برای خواننده بیان گردیده‌اند. نظر به رویکرد تحلیلی تازه مؤلف و اهمیت موضوع توسعه اقتصادی در کشور، مقاله حاضر می‌تواند با بیان زمینه تاریخی توسعه در ایران و قابلیت‌های موجود، راهگشای طراحان برنامه‌های آتی توسعه در ایران باشد. صنعتی در ایران قبل از انقلاب اسلامی (۱۹۷۸-۱۹۶۲)، نگاهی از نزدیک به شاخصهای توسعه اقتصادی مانند شرایط زندگی اکثریت جمعیت در روستاها و شهرها، به وضوح این واقعیت را آشکار می‌سازد که به جای پیشرفت، یک پس رفت جدی در سطح زندگی مردم صورت گرفته است. علاوه بر این، علیرغم رشد اقتصادی قابل توجه، از لحاظ تولید ناخالص ملی،^۱ توسعه اقتصادی پایدار و مستقل از درآمدهای نفتی ایجاد نگردیده است. (۱)

این مقاله به طرح یک رهیافت تئوریک برای پاسخ به سؤال اساسی زیر می‌پردازد که چرا کشور ایران علیرغم منابع خارق‌العاده‌ای که در اختیار داشت، قادر به ایجاد یک توسعه اقتصادی همه

جانبه و متنوع^۲ طی سالهای ۱۹۷۸-۱۹۶۲ نگشت؟ برای پاسخ به این سؤال اساسی، رهیافت بیان شده چنین استدلال می‌کند که میان ویژگیهای دولت و توسعه‌نیافتگی اقتصادی در این دوره ارتباط وجود دارد، برنهاد^۳ اصلی این مقاله این است که ویژگیهای دولت پهلوی دوم در ناتوانی آن از یکسو و بی‌میلی آن از سوی دیگر برای ایجاد شرایط ضروری توسعه اقتصادی کشور، علت اصلی توسعه‌نیافتگی به شمار می‌رود.

بنابراین در این مقاله، نخست به تعریف مفهوم "توسعه اقتصادی" پرداخته می‌شود. دوم، محوری بودن و اهمیت دولت پهلوی دوم در فرآیند توسعه ملی خاطرنشان خواهد شد، و سوم این‌که خلال بررسی متون مربوط به توسعه اقتصادی ایران، سه شیوه تبیین و توضیح شکست توسعه اقتصادی در کشور مورد ژرف‌نگری قرار خواهد گرفت و در نهایت، با انتقاد از این شیوه‌ها و بررسی نقاط ضعف آنها، یک رهیافت بدیل برای تبیین شکست توسعه اقتصادی در ایران عرضه خواهد شد.

الف - مباحث نظری

۱- توسعه

مفهوم توسعه یکی از مفاهیمی است که بیشترین بحث و جدال را در متون علوم سیاسی و اقتصادی پدید آورده است. فقط زمانی می‌توان به طرح راهبردهای خاص توسعه یا انتقاد از آنها پرداخت که مفهوم توسعه با دقت، مشخص و تعریف گردد. فقط در این زمان است که می‌توان فواید و نقایص بینشها و نظریات توسعه را بررسی کرد.

برای روشن کردن این مفهوم، میان دو مفهوم "رشد اقتصادی" (که مربوط است به داده واقعی) و "توسعه اقتصادی" (که مربوط است به بهره‌وری) تمایز قائل می‌شویم؛ یکی به تولید واقعی می‌پردازد و دیگری به تولید بالقوه یا ظرفیت تولیدنگر دارد. (۲) رشد اقتصادی به معنای ساده یعنی افزایش در داده اقتصاد که در قالب تولید ناخالص ملی محاسبه می‌گردد. هر چند رشد اقتصادی یک جزء ضروری توسعه است اما تمام توسعه نیست. این بدین علت است که توسعه صرفاً یک پدیده اقتصادی نیست. به اعتقاد این مقاله، توسعه چیزی بیشتر از رشد اقتصادی و از میان بردن موانع اقتصادی و غیراقتصادی رشد اقتصادی می‌باشد. مساوی دانستن رشد اقتصادی و توسعه اقتصادی یک اشتباه اساسی است و تفاوت میان این دو مفهوم به طور جدی به وسیله محققان قدیمی و جدید در متون توسعه اقتصادی بیان نگردیده است. (۳)

در آثار جدید توسعه، دیدگاهها نسبت به توسعه و رشد تغییر یافته است. به جای طرح سؤالاتی چون "چگونه رشد اقتصادی به دست می‌آید؟" یا "آیا رشد اقتصادی در حال اتفاق افتادن است؟" بعضی از محققان چنین سؤال می‌کنند که توسعه چیست؟ کسانی که این سؤال را مطرح

می‌کنند، نمی‌خواهند اهمیت رشد را چونان پیش شرط توسعه نادیده انگارند؛ اما معتقدند رشد را نمی‌توان با توسعه یکسان پنداشت؛ چنان‌که باوا^۱ اظهار می‌دارد:

توسعه در نظر ما صرفاً تولید ثروت نیست، بلکه منظور توزیع آن به‌نحو عادلانه است. این بدین معناست که باید شرایط برای تحقق نیازهای اساسی انسانها برآورده شود، نه این‌که فقط تعداد کمی از افراد به یک سطح بالای زندگی دست یابند. (۴)

بنابراین دوباره به سؤال اصلی مبنی بر این‌که توسعه چیست برمی‌گردیم؟ البته مفهومی مانند مفهوم توسعه به شدت هنجاری است و هیچ‌کس نمی‌تواند آنرا برای همیشه و به شکل مطلق تعریف نماید. ولی به‌طور کلی، « همه می‌توانند بر این امر که توسعه به معنای پیشرفت در سطح زندگی است که با افزایش در تولید و مصرف کالاها و خدمات به دست می‌آید، توافق داشته باشند». (۵)

به باور این مقاله، توسعه یک فرآیند چند بعدی شامل سازماندهی و جهت‌دهی مجدد کل نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌باشد. توسعه ملی به‌منزله یک مفهوم جامع به توسعه انسانی از یکسو و توسعه اقتصادی از سوی دیگر توجه دارد. هدف عمده توسعه انسانی « گسترش دادن انتخابهای مردم می‌باشد». (۶) این در حالی است که توسعه اقتصادی فرآیندی است که طی آن صرفاً ظرفیتهایی برای تولید ثروت ایجاد می‌شوند. توسعه ملی موفق به معنی ایجاد رفاه همه جانبه طی فرآیندی است که بهره‌وری فردی و اجتماعی را افزایش می‌دهد؛ به عبارت دیگر، توسعه اشاره به افزایش انتخابهای موجود مردم دارد. البته پیش شرط افزایش انتخابهای مردم، ایجاد توسعه اقتصادی یعنی ستاده بیشتر با نهاده‌های کمتر و ایجاد محصولات و خدمات جدید می‌باشد.

در مورد ایران، توسعه ناظر بر دو تحول و تغییر است: یک تغییر مربوط به متنوع کردن اقتصاد و کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی می‌باشد. تغییر دوم ناظر بر توزیع عادلانه درآمدهاست. به نظر نویسنده، توسعه اقتصادی نه تنها باید مستلزم رشد مستقل و متکی بر خود باشد، بلکه باید به عدالت اجتماعی بیشتر در جامعه نیز منجر شود. بنابراین، مفروض اصلی مقاله این است که زمانی می‌توان گفت در ایران توسعه اقتصادی رخ داده است که رانتهای نفتی تبدیل به یک نظام تولیدی بشود که از یکسو خود - تداوم^۱ بوده و خود به خود به ایجاد پس‌اندازها و درآمدهای دولت منجر گردد و از سوی دیگر شکاف میان غنی و فقیر در کشور را کاهش دهد. این نوشتار باورمند است که چنین توسعه‌ای در ایران سالهای ۱۹۷۸-۱۹۶۲، اتفاق نیفتاده است.

۲- دولت

دولت مدرن ایران در اوایل قرن بیستم ظهور کرد. تفاوت عمده این دولت با دولتهای قبلی این بود که اولاً نقش بسیار مهمی در اقتصاد داشت و ثانیاً هر چند به ظاهر (متماایل بود که به توسعه

اقتصادی کشور بپردازد. البته دخالت دولت مدرن در ایران در امر توسعه اقتصادی بدین معنا نیست که دولتهای ماقبل مدرن به دنبال اصلاحات اقتصادی نبودند. این امر بدین معناست که قبل از روی کار آمدن رضاخان در سال ۱۹۲۵، تلاشهای دولت ایران برای اصلاح نظام اقتصادی کشور از دو حالت خارج نبود:

یا تلاشهای قابل تقدیر افراد و رهبران قدرتمند بود و یا این که صرفاً در زمانهایی که کشور با بحران مواجه بود، صورت می‌پذیرفت. در طول حکومت رضاخان (۱۹۴۱-۱۹۲۵)، دولت ایران برای اولین بار شروع به اصلاحات نسبتاً گسترده‌ای کرد تا بلکه بتواند توسعه اقتصادی کشور را باعث شود. در این زمان بود که نقش دولت ایران در اقتصاد به‌مثابه مهمترین کارگزار توسعه آغاز گردید. استراتژی رضاشاه در توسعه اقتصادی به شکل واضحی از استراتژی و مدل توسعه اقتصادی کمال آتاتورک در ترکیه پیروی و تقلید می‌کرد. (۷) بعد از خلع رضاشاه از سلطنت در سال ۱۹۴۱، فرزند وی محمدرضا شاه به قدرت رسید. بیش از یک دهه صرف استوارسازی پایه‌های قدرت محمدرضا شاه گردید و بعد از آن از اوایل دهه ۱۹۶۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰، دولت ایران به صورت یک عامل بسیار مهم در تحول جامعه درآمد.

حداقل سه عامل را می‌توان نام برد که نقش فزاینده دولت ایران به‌مثابه یک کارگزار توسعه اقتصادی را تبیین سازد. یک عامل، پذیرش عمومی ایرانیان بود که چنین می‌پنداشتند که دولت ایران باید در حکم یک کارگزار قوی و مداخله‌گر در زندگی اجتماعی عمل کند. همان‌طور که ریچاردز و واتربری در مورد دولتهای خاورمیانه اظهار می‌دارند: «در خاورمیانه چنین فرضی پذیرفته شده است که دولت و رهبران آن محق و موظف هستند تا سمت و سوی حرکت جامعه را تعیین کنند و از منابع عمومی برای این حرکت بهره‌گیرند.» (۸) در مورد ایران، این امر بدین علت است که این کشور برای سالیان متمادی تحت سلطه پادشاهان و امرا بوده است.

دومین عامل توضیح‌دهنده قدرت دولت ایران به ضعف بخش خصوصی به‌ویژه طبقه بورژوازی اشاره دارد. حداقل سه مانع عینی عمده بر سر راه رشد یک طبقه بورژوازی مستقل در ایران وجود داشته است. اولاً، وجود و حضور شاهان بسیار قدرتمند و یک دولت بسیار متمرکز که باعث شد، اقتصاد تحت کنترل و نظارت دولت قرار گیرد و بنابراین تمام فعالیتهای اقتصادی به‌نحوی به دولت وابسته گردید. به دلیل این که دولت مسئولیت اداره اقتصاد ملی را برعهده داشت، بورژوازی مدرن به دست دولت خلق و ایجاد شد و در نتیجه این بورژوازی دولتی وابستگی شدیدی به دولت داشت.

دوم این که، ناامنی گسترده و دائمی اقتصادی به علت مصادره دلبخواهانه اموال بخش خصوصی به دست دولت از یک طرف و کثرت هجومهای قومی و قبیله‌ای و تسلط آنها بر مناطق غیرشهری در

زمانهای ضعف دولت مرکزی از طرف دیگر باعث جلوگیری از رشد و توسعه یک طبقه بورژوازی اصیل و منسجم گردید و سرانجام سوم این که، نفوذ استعمار روسیه و انگلستان از طریق نفوذ سرمایه و کالاهای ساخته شده این کشورها در طول قرن نوزدهم منجر به نابودی صنایع ملی ایران (صنایع عمدتاً دستی) و پیشه‌وران بومی و ایجاد یک طبقه بورژوازی وابسته گردید. (۹)

عامل سوم و از همه مهمتر مربوط به مقادیر عظیم درآمدهای نفتی است که مستقیماً به خزانه دولت واریز می‌گردید. این درآمدها به‌خصوص از اوایل دهه (۱۹۶۰) به بعد، زمینه رشد یک دولت قدرتمند در ایران را فراهم آورد. دولت ماقبل مدرن ایران بطور تاریخی وابسته به مازاد بخش کشاورزی یعنی مهمترین منبع درآمدی خویش بوده است. اما دولت مدرن ایران برعکس (به‌خصوص از اوایل دهه ۱۹۶۰) با دریافت مستقیم درآمدهای عظیم نفتی از بخش کشاورزی بی‌نیاز و مستقل گردید. (۱۰)

ب - سه شیوه توضیح توسعه‌نیافتگی اقتصادی ایران

در حالی که سقوط شاه به‌نحو مفصل مورد بررسی قرار گرفته اما بر شکست دولت ایران در امر توسعه اقتصادی در مقطع ۱۹۶۲-۱۹۷۸ توجه زیادی نشده است. زمانی هم که محققان و متخصصان توسعه به مشکل توسعه اقتصادی در ایران پرداخته‌اند، هدف آنها کم و بیش این بود که ریشه‌های اقتصادی انقلاب اسلامی ایران را تبیین سازند. به عبارت دیگر، موضوعات مربوط به مشکلات اقتصادی در ایران اغلب به بررسی تأثیرات و عواقب سیاستهای اقتصادی دولت پرداخته و به دنبال یافتن علل اتخاذ این سیاستهای اقتصادی نبوده است.

در نتیجه، ما معتقدیم که در حال حاضر شکافی درون نوشته‌های مربوط به ایران وجود دارد که یا به دلیل تمایز قائل نشدن بین علت و معلول است و یا به علت عدم توجه محققان به ریشه‌های مشکلات اقتصادی در ایران می‌باشد. این مقاله تلاشی مقدماتی برای پر کردن این شکاف است. برای این کار، ما به شکست توسعه اقتصادی در حکم یک متغیر وابسته نگاه می‌کنیم که باید علل آن مورد تبیین واقع شود.

در مورد شکست توسعه اقتصادی در ایران، در این مقطع زمانی، حداقل سه توضیح متفاوت به چشم می‌خورد. بعضی از محققان چنین استدلال می‌کنند که عدم توسعه اقتصادی در ایران ریشه در عوامل فرهنگی دارد. گروه دیگری از محققان که عمدتاً اقتصاددان هستند، روندهای اقتصادی در ایران در این دوره را بررسی می‌کنند و چنین استدلال می‌نمایند که عوامل اقتصادی می‌توانند شکست توسعه اقتصادی در ایران را توضیح دهند. گروه سوم نیز هستند که معتقد به وجود رابطه میان عوامل سیاسی و شکست توسعه اقتصادی در ایران هستند. براساس نظر این محققان یا ماهیت دولت یا وابستگی ایران به کشورهای صنعتی غرب می‌تواند این پدیده را توضیح دهد.

در قسمتهای بعدی این مقاله، ما در ابتدا به بررسی نقادانه این سه توضیح فرهنگی، اقتصادی و سیاسی از شکست توسعه اقتصادی در ایران (از اصلاحات ارضی تا انقلاب اسلامی) می‌پردازیم. سپس با این استدلال که دولت در تبیین عدم توسعه اقتصادی ایران حائز اهمیت است به طرح بینش خود می‌پردازیم. براساس این بینش، ویژگیهای شخصی - اقتدارگرا، رانتیر و تحت‌الحمایه بودن^۱ دولت ایران بر روی سیاستهای اقتصادی آن تأثیر داشت و آنها را شکل داد. به نحوی که عواقب ضدتولیدی و ضدتوسعه‌ای برای توسعه اقتصادی کشور در پی آورد.

۱- تبیین فرهنگی

این بینش عقب‌ماندگی جامعه را مرتبط با و نتیجه فرهنگ و هنجارهای ماقبل مدرن ایرانی می‌داند. (۱۱) البته متون مربوط به موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران خیلی گسترده نیست. علاوه بر این، موضوعات موجود به طور منظم و در چارچوبهای نظری به توضیح ارتباط میان فرهنگ و توسعه اقتصادی در کشور نمی‌پردازد. با این وجود، بسیاری از بحثهای مربوط به ایران به مبحث فرهنگ توجه داشته‌اند. محققان این رشته اغلب از مکتب "مدرنیزاسیون" برای تبیین وضعیت ایران بهره می‌برند. این محققان توجه خود را بر روی فرهنگ عمومی به‌طور کلی و فرهنگ سیاسی به‌طور خاص در حکم مهمترین متغیرها معطوف می‌دارند و در صدد این هستند که مشکل توسعه نیافتگی (سیاسی و اقتصادی) را تبیین کنند.

آنان از دوگانگی سنت - مدرنیته چونان ابزاری برای تحلیل خود بهره می‌گیرند چنین استدلال می‌کنند که خصایص و سازماندهی جامعه سنتی هم دلیل و هم بیانگر توسعه نیافتگی هستند. بدین ترتیب، ارزشهای فرهنگی جامعه سنتی ایران موانعی بر سر راه مدرنیزاسیون تلقی شده‌اند. (۱۲)

به نظر ما، این رهیافت هر چند شامل رهنمودهایی در فهم مشکل توسعه در ایران می‌باشد، اما خیلی مفید به نظر نمی‌رسد. ما عمدتاً با اصرار این رهیافت بر ارزشهای مدرن به مثابه پیش‌شرطهای توسعه مخالف هستیم. این اصرار باعث بی‌توجهی به نفوذ و تأثیر نهادهای محلی مانند دولت می‌شود و به‌طور تدریجی این امکان را که ممکن است ایستارهای مدرن (که تصور بر پیش‌شرط بودن آنها در توسعه اقتصادی است) خود، برآیند جانبی^۱ فرایند توسعه اقتصادی باشند، نادیده می‌گیرد. علاوه بر این ارزشهای سنتی را که گفته می‌شود چونان مانعی در برابر توسعه اقتصادی عمل می‌کنند، می‌توان تغییر داد، هر چند این تغییر با سختی صورت می‌گیرد. این تغییر ممکن است به دست یک دولت که واقعا خواستار توسعه کشور است صورت پذیرد. این ویژگیهای فرهنگی مردم ایران شری ذاتی یا ماهوی نیستند، بلکه برعکس آفریده حوادث تاریخی‌اند و می‌توان آنها را با ارزشهای جدید جایگزین ساخت. به عبارت دیگر، این ارزشهای فرهنگی را می‌توان، عواقب عقب‌ماندگی و نه علل آن قلمداد کرد.

۲- تبیین اقتصادی

بینش اقتصادی خود را صرفاً محدود به تحلیلهای کم و بیش اقتصادی از موقعیت ایران می‌سازد. این رویکرد که عمدتاً به وسیله اقتصاددانان در پیش گرفته شده و به تحلیل اقتصاد ایران می‌پردازد. در این تحلیل صرفاً اقتصادی، عوامل متعدد اقتصادی مانند استراتژی صنعتی شدن بر مبنای جانشینی واردات و سودمندی و ناسودمندی آن، به‌کارگیری فن‌آوری، نحوه تخصیص منابع نفتی، تجارت خارجی، نیروی کار، اشتغال و بیکاری، رشد اقتصادی به معنای GDP و GNP، توزیع درآمد و غیره بررسی می‌گردند. به عبارت دیگر، این رویکرد به بررسی صرفاً اقتصادی و آماری اقتصاد ایران محدود می‌باشد. از میان آثار بسیاری که از این رویکرد استفاده کرده‌اند می‌توان برای مثال از نویسندگانی چون ژولیان باریر، بالدوین، ابراهیم رزاقی، هاشم پسران، جهانگیر آموزگار، علی فکرت، رابرت لونی، کامران مفید و هما مؤتمن نام برد. (۱۳)

یک اشکال عمده روش شناختی بر این رویکرد وارد است که در این جا به ذکر آن می‌پردازیم. طرفداران تحلیل صرفاً اقتصادی از توسعه اقتصادی در ایران، هر چند به طور دقیق و قابل قبول به بررسی و تحلیل جنبه‌های مختلف اقتصاد ایران می‌پردازند، اما به تحولات وسیع اجتماعی که در مقطع مورد مطالعه صورت گرفته توجهی ندارند؛ به عبارت دیگر، این محققان به مطالعه اقتصاد ایران و برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی در ایران می‌پردازند، ولی به تعیین کننده‌های غیراقتصادی داخلی و خارجی (تعیین کننده‌های اجتماعی، سیاسی) مانند ساختار طبقاتی، دولت و طبقه حاکم، شرایط سیاسی بین‌المللی و غیره توجهی ندارند. به نظر ما این تحلیلهای خاص اقتصادی مانع از فهم و بررسی جامع مشکلات اقتصادی کشور می‌شوند که دارای ابعاد مختلف و مربوط به هم هستند. به این علت ما معتقدیم که رهیافت اقتصاد سیاسی که در آن عمده بودن دولت مورد توجه است، مرجح می‌باشد.

۳- تبیین سیاسی

تبیین سیاسی شکست توسعه اقتصادی در ایران بر روی علل سیاسی عقب‌ماندگی در کشور تمرکز می‌نماید. دو بینش عمده درون این تبیین قابل تمییز است: بینش اول توجه ما را به اهمیت عوامل خارجی به خصوص کشورهای صنعتی غرب در عقیم گذاشتن پیشرفت اقتصادی ایران جلب می‌سازد. بینش دوم به دولت به خصوص شاه نظر می‌افکند و چنین استدلال می‌کند که در توضیح عدم توسعه اقتصادی کشور باید نقش عمده دولت بررسی گردد. در ذیل، به بررسی این دو بینش می‌پردازیم.

بینش اول: تأکید بر عوامی خارجی (وابستگی)

نوشته‌هایی نسبتاً گسترده وجود دارد که سعی می‌کند تا بین عقب‌ماندگی ایران و موقعیت آن در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی ارتباط برقرار سازد. این رویکرد تحت تأثیر نظریات وابستگی و نظام جهانی، بر روی عواملی در نظام سرمایه‌داری جهانی تمرکز می‌کند که معتقد است بر روی عقب‌ماندگی ایران تأثیر داشته‌اند. از دیدگاه معتقدان به این مکتب، وضعیت عقب‌ماندگی ایران باید نتیجه فرایند توسعه در کشورهای صنعتی غرب در نظر گرفته شود. (۱۴)

براین اساس، سلطه سیاسی و اقتصادی بریتانیا و روسیه بر ایران طی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و سلطه امریکاییها بعد از جنگ دوم جهانی، مانع توسعه اقتصادی ایران گردید. تعداد زیادی از محققان تلاش کرده‌اند تا با استفاده از نظریه وابستگی به تحلیل وضعیت ایران بپردازند. از میان آنها افرادی مانند احمد اشرف، پاتریک کلاوسون، نیکی کدی، امین سیکل، هاشم پسران، رضا موتمن، منیژه زواره‌ای، بیژن جزنی، محمدرضا سوداگر، علی‌اکبر اکبری و جان فوران را می‌توان نام برد.

برای مثال، نیکی کدی با مطالعه تاریخ اقتصادی ایران در فاصله ۱۸۰۰-۱۹۱۴ میلادی، چنین نتیجه می‌گیرد که ریشه‌های توسعه وابسته در ایران در قرن بیستم را باید در قرن نوزدهم یافت. طبق نظر او:

تأثیر غرب بر روی اقتصاد ایران حائز اهمیت زیادی است. در این دوره ایران به‌طور قطعی وارد بازار بین‌المللی شد. در نتیجه خودبسای نسبی سابق ایران پایان گرفته و کشور وابسته به تجارت بین‌المللی گردید. برخی از مالکان زمین شروع به تولید برای بازار جهانی کرده و احساس نیاز به ابزارهای بهتر و کاراتر برای بهره‌کشی و حمل و نقل نمودند. بعضی از تجار قادر به بهره‌گیری از شرایط جدید شدند قدرت طبقه‌های حاکم دیم که بستگی به وجود یک دولت غیرمتمرکز و ضعیف داشت رو به ضعف نهاد. این در حالی است که تعداد بیشتری از ایرانیان دریافتند که به یک نوع جدید حکومت نیاز است تا از فروغلتیدن ایران از لحاظ سیاسی و اقتصادی در دامن غرب جلوگیری نماید. تغییرات اقتصادی در دوره ۱۸۰۰-۱۹۱۴ و به‌دنبال آن بروز نابسامانیهای اقتصادی و قحطی در بدو شروع جنگ جهانی اول را می‌توان با شورشهای سیاسی در ایران در فاصله ۱۹۲۵-۱۹۰۵ که منجر به یک حکومت نوساز، تمرکزگرا و دیکتاتوری شد، مربوط دانست. (۱۵)

زواره‌ای نیز با تحلیل سلطه تاریخی غرب بر ایران و وضعیت نیمه استعماری کشور، توجه ما را به مقطع بعد از جنگ جهانی جلب می‌کند. وی به بررسی این مسأله می‌پردازد که چگونه توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران به دست امپریالیسم امریکا شکل گرفت. وی نشان می‌دهد که چگونه در مقطع پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، موقعیت امریکا در ایران بهبود یافت و به عبارت

دیگر، کل صحنه سیاسی و اقتصادی کشور تحت سلطه امپریالیسم امریکا درآمد. طبق نظر وی، حمایت بی‌قید و شرط امریکا از دیکتاتوری شاه در ایران نشان‌دهنده منافع به هم بافته بورژوازی کمپرادور و خارجیه‌ها بود.

جان فوران نیز سعی کرده تا با استفاده از چهارچوب نظریه وابستگی، وضعیت ایران را تحلیل کند. او با استفاده از نظرات جامعه‌شناختی کاردوسو و فالتو که بر روی جنبه‌های داخلی ساختار اجتماعی و عوامل تاریخی توجه دارد، به تحلیل عقب‌ماندگی ایران می‌پردازد. (۱۶) طبق نظر فوران، «استفاده از نظریه وابستگی به این معنا نیست که استدلال شود که غرب علت همه چیز است، بلکه بر عکس ما معتقدیم که مجموعه‌ای از روابط پیچیده و در حال تغییر میان عوامل و ساختارهای داخلی و خارجی می‌تواند توضیح دهنده شکل‌های ویژه‌ای باشد که تغییر و تحول اجتماعی در طول تاریخ در کشورهای جهان سوم به خود گرفته است.» (۱۷)

نظریه وابستگی در توضیح عقب‌ماندگی ایران باعث شد که توجه به سوی روابط سلطه‌آمیز و استثمار میان ایران و غرب جلب شده و این‌که چگونه این روابط مانع توسعه اصیل اقتصادی کشور ایران شده، نشان داده شود. اما به نظر ما یک نقص عمده در این رهیافت قابل ملاحظه می‌باشد. هر چند این رهیافت شامل رهنمودهایی است که به ما در تحلیل و فهم ریشه‌ای عقب‌ماندگی ایران کمک می‌نماید، اما توجهی به اهمیت دولت در مقام یک عامل تحول اقتصادی در ایران نکرده است. به عبارت دیگر، نظریه وابستگی به علت مفهوم‌بندی‌اش از دولت به عنوان یک ساختار وابسته از یک سو و نماینده طبقات سلطه اقتصادی از سوی دیگر، قائل به استقلال کم دولت ایران در رابطه‌اش با کشورهای صنعتی غرب است. بنابراین مشکل اساسی ما با این نظریه این است که این نظریه برای نظام بین‌المللی در توسعه نیافتگی ایران قدرت فراوانی قائل شده و در نتیجه برای دولت ایران در تعیین سرنوشت خود تأثیری بر نمی‌شمارد. در عوض ما استدلال می‌کنیم که شکست توسعه اقتصادی در ایران را می‌توان فرایندی در نظر گرفت که دولت در آن نقشی بس مهم بازی کرده، هر چند به علت وابستگی‌اش، نظام بین‌المللی محدودیتهایی بر آن وارد کرده است. (۱۸)

بینش دوم : تأکید بر عوامل داخلی (دولت)

با مطالعه ماهیت دولت و سیاست‌هایش، برخی از پژوهشگران برآن شده‌اند تا تحول اجتماعی در ایران از جمله عقب‌ماندگی اقتصادی آن را توضیح دهند.

برخی از محققان برای عرضه تبیینی مناسب در مورد نقش دولت در تحول اقتصادی - اجتماعی کشور و بنابراین ناکامی توسعه اقتصادی، مفهوم پاتریمونالیسم را به کار می‌گیرند. (۱۹) ریشه این مفهوم در طبقه‌بندی ماکس وبر از نظام‌های سیاسی سنتی نهفته است. وبر میان نظام‌های سیاسی

پدرسالار و پاتریمونیال یا موروثی تمایز قایل می‌شود: نظام پدرسالاری اساس و مرکز تمام نظامهای سنتی است و به‌طور کلی منحصر به گروههای خویشاوندی و خانوادگی می‌باشد و نظام پاتریمونیالی که وبر آن را مترادف با مفهوم سلطانیسم به کار می‌برد، نشان‌دهنده یک نظام سیاسی پیچیده‌تر است که در آن اقتدار پاتریمونیال به وسیله شبکه قابل رؤیتی از اقتدار اداری اعمال می‌شود. (۲۰) باید بدین نکته توجه کرد که در هر دو نظام پاتریمونیال و سلطانیسم، تأکید بر روی قدرت مطلقه و اطاعت محض رعیت از حاکم است، هر چند نظام پاتریمونیال در مقایسه با نظام سلطانیسم کمتر شخصی و خرافاتی^۱ می‌باشد.

بیل و لیدن از طبقه‌بندی وبر از نظامهای سیاسی در مورد ایران بهره می‌گیرند. این دو محقق دولت پهلوی را یک دولت پاتریمونیال می‌نامند. براساس تعریف آنها، حکومت پاتریمونیالی به معنای « گسترش حوزه خانوادگی حاکم است که در آن رابطه میان حاکم (شاه) و مقامات دولتی براساس اقتدار پدری و وابستگی فرزندی است. » (۲۱) طبق نظر این دو، محمدرضا شاه پهلوی حامی تغییر و نوسازی بود و به اصلاحاتی دست یازید، اما از آن‌جا که برنامه اصلاحات او به نحوی طراحی شده بود که الگوهای سنتی سیاسی را حفظ کند، این برنامه‌ها در بوجود آوردن یک تحول اقتصادی - اجتماعی اصیل در کشور ناکام ماند. به عبارت دیگر، از آن‌جا که اجرای اصلاحات از جمله برنامه‌های توسعه اقتصادی براساس الگوهای پاتریمونیال مانند "شخص‌گرایی، رقابت ناصحیح، ناامنی، عدم اعتماد و تصمیم‌سازی سنتی و ناهماهنگ" بود، از توسعه اقتصادی توفیق‌آمیز کشور جلوگیری به عمل آمد. (۲۲)

مدل دیگری که عمدتاً در مورد دولت ایران در قرن نوزدهم به کار رفته ولی برای دولت مدرن ایران نیز کارآیی دارد، مدل استبداد شرقی است. (۲۳) این مدل بر این نکته تأکید دارد که دولت پهلوی (رضاشاه و محمدرضاشاه) از لحاظ کارویژه‌ای و ساختاری، ادامه همان دولتها و سلسله‌های پادشاهی قبل از قرن بیستم ایران می‌باشد. علاوه بر این، این مدل بر روی ماهیت مطلقه و فراگیر قدرت سیاسی در ایران تأکید دارد.

طبق مدل استبداد شرقی، عقب‌ماندگی اقتصادی ایران با دیکتاتوری و استبداد در پیوند است. استبداد و دیکتاتوری منجر به سیاستهای متناقض دولت و عدم برنامه‌ریزی و مدیریت اقتصادی گردید. بنابراین، دیکتاتوری و استبداد مهمترین مانع توسعه اقتصادی در ایران قلمداد شده است. برای مثال کاتوزیان چنین اظهار می‌دارد که نیروهای استبداد و شبه مدرنیسم می‌تواند همه جنبه‌های وضعیت ایران را توضیح دهد. براین اساس، تمام مشکلات ایران از جمله عقب‌ماندگی اقتصادی آن، با ماندگارترین دشمن آن یعنی استبداد ایرانی مرتبط است. (۲۴)

برای تقویت این ادعا، کاتوزیان چنین استدلال می‌کند که قدرت استبدادی و دلبخواهانه، تأثیر بسزایی در ضعف و عدم تداوم تمام شکل‌های ثروت و مالکیت خصوصی داشته است. وی ریشه این مسأله را در انتقال و واگذاری^۱ حق مالکیت جستجو کرده است. براین اساس، مالکیت زمین یک امتیاز بود و نه یک حق که اربابان (مالکان) ایرانی به علت رابطه ویژه‌ای که با دولت داشتند به دست می‌آوردند؛ « این امتیاز ممکن بود براساس تمایل دولت به هر کس دیگری واگذار گردد.» (۲۵) کاتوزیان با این ادعا که حکومت هر دو پادشاه پهلوی این ویژگی را داشت، چنین بیان می‌دارد که پادشاهی پهلوی دنباله پادشاهی‌های گذشته بوده است. طبق نظر وی « جامعه ایران با استبداد کارویژه‌ای^۲ برای مدت ۲۵۰۰ سال رهبری (حاکمیت) شده است.» (۲۶)

بعضی از محققان که متأثر از مدل استبداد شرقی بوده‌اند، با ملاحظه ماهیت استبدادی دولت پهلوی، موضوع عدم برنامه‌ریزی و همچنین سیاست‌های غیرواقعی و بلندپروازانه دولت ایران به‌خصوص شخص محمدرضا شاه را مطرح ساخته‌اند. برای مثال، وکیل و رضوی تعارض دیکتاتوری و برنامه‌ریزی اقتصادی و توسعه در ایران را نشان داده‌اند. امین سیکل در مورد تعارض میان خواسته‌ها و تمنیات شاه برای رسیدن به یک کشور دارای اقتصاد و صنعت متنوع از یکسو و میل و اشتیاق او برای قدرت شخصی از سوی دیگر سخن می‌گوید.

رابرت گراهام در کتاب خود، "ایران: سراب قدرت"، به طور تفصیلی درباره سیاست‌های غیرواقعی و بلندپروازانه شاه بحث کرده است. اریک هوگلند علت شکست اصلاحات ارضی را ملاحظات سیاسی شاه می‌داند که بر پیشرفت اقتصادی - اجتماعی مناطق روستایی ترجیح داده می‌شده است. ریچارد کاتم علت تصمیم شاه در تلاش برای نوسازی سریع را به احساس خودبزرگ بینی وی مربوط می‌داند، احساسی که انگیزه اصلی تمام سیاست‌های داخلی و خارجی شاه بود. به نظر او، « اشتباه شاه (در این تصمیم‌گیریها) محاسبه و تخمین غیرواقعی منابع مالی ایران و توانایی آن در جذب درآمدهای اضافی و از همه جدی‌تر نادیده انگاشتن عواقب اجتماعی هزینه‌های مالی سرسام‌آور بود.» (۲۷)

بعضی دیگر از محققان توجه خود را بر بحران مشارکت در ایران متمرکز ساخته‌اند. بر این اساس، نوسازی کشور به دست دولت پهلوی دوم ایجاب می‌کرد که همزمان آبراهه‌هایی برای مشارکت مردم در فرایند تصمیم‌سازی به‌وجود آید. اما به علت شیوه خاص تصمیم‌گیری محمدرضا شاه و عدم تمایل اخلاقی وی برای این‌که در قدرت شریک داشته باشد، دولت ایران در ایجاد نهادهایی که بتواند خواسته مردم ایران برای اعمال نفوذ در سرنوشت خود را ارضا سازد، موفق نبود. بنابراین، این ناتوانی توسعه اقتصادی واقعی کشور را مسدود ساخت. (۲۸)

در همین باره، این محققان همچنین معتقدند که در ایران در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ توسعه نابرابر به وجود آمده است. توسعه نابرابر بدین معناست که هر چند دولت پهلوی دوم تلاش کرد تا در سطح اقتصادی - اجتماعی توسعه ایجاد کند، اما در پی توسعه در سطح سیاسی نبود. بنابراین، نه تنها توسعه اقتصادی - اجتماعی صورت نگرفت، بلکه دولت ایران نتوانست قدرت خود را که بر اساس سرکوب و جلب همکاری قرار داشت، حفظ کند.

به نظر ما، هر دو مدل پاتریمونیاال و استبداد شرقی، هر چند حاوی نکات و رهنمودهای مفیدی هستند که به ما در درک ماهیت دولت پهلوی دوم و ارتباط آن با عدم توسعه اقتصادی کشور کمک می‌کنند، اما دارای چند نقیصه عمده می‌باشند. هر دو مدل پاتریمونیاال و استبداد شرقی هیچ‌گونه استقلالی را برای جامعه در مقابل دولت در نظر نمی‌گیرند. به عبارت دیگر، این دو مدل برای دولت ایران در این دوره نوعی استقلال کامل قائل می‌باشند. برای نمونه، کاربرد مفهوم پاتریمونیاالیسم به وسیله بیل و لیدن با تمرکز روی شخصی بودن قدرت سیاسی در ایران، هم دولت و هم جامعه را شامل می‌شود.

در مرکز مدل پاتریمونیاال این ایده وجود دارد که پدران، شوهران، کارفرمایان، معلمان و غیره، همگی نماینده یا ماکت کوچکی از قدرت دولتی هستند، قدرتی که تنها منافع نخبگان پاتریمونیاال را نمایندگی می‌کند. به عبارت دیگر، این مدل دولت را، منبع یا نقطه تمرکز قدرت تصور می‌کند. قدرتی که در هر سطح یا حوزه یکسان است (خانواده، دولت، آموزش، تولید و غیره). استدلال بیل و لیدن مبنی بر این که شاه سازوکارهای پاتریمونیاالیسم را تکامل بخشیده است به این واقعیت توجه ندارد که دولت ایران علیرغم گستردگی و فراگیری ابزارهایش، اغلب نمی‌توانست کل قدرت واقعی در جامعه را دارا باشد. به عبارت دیگر دولت ایران علیرغم درجه زیاد استقلالی که از جامعه مدنی داشت، یک دولت قوی نبود. با تأکید صرف بر روی قدرت دولت ایران، مدل پاتریمونیاال نه تنها دیگر حوزه‌های قدرت را در جامعه نادیده می‌گیرد، بلکه نمی‌تواند ماهیت تناقض و تضاد میان دولت و جامعه مدنی در این که، زمینه سقوط محمدرضا شاه در سال ۱۹۷۸ را فراهم ساخت، تبیین سازد. (۲۹)

مدل استبداد شرقی نیز اختیار و قدرتی بیشتر از آنچه در واقع وجود داشت، برای دولت ایران تصور می‌نماید. طبق این مدل، دولت ایران قادر بود تا عمیقاً در جامعه نفوذ کند و نه تنها آنرا شکل بدهد، بلکه جلوی تناقضاتی را که ممکن است در نتیجه تحولات اقتصادی - اجتماعی به وجود آیند، بگیرد. بر این اساس، کاتوزیان برای مثال استدلال می‌کند که در دسترس بودن درآمدهای نفتی و کنترل دولت بر آنها نه تنها منجر به استقلال اجتماعی - اقتصادی دولت نسبت به بخش خصوصی می‌شود، بلکه باعث وابستگی بخش خصوصی به دولت برای به دست آوردن منافع

مستقیم یا غیرمستقیم درآمدهای نفتی نیز می‌گردد. بنابراین، وی معتقد است که دولت به صورت تنها سرچشمه قدرت اجتماعی و اقتصادی درآمده است، قدرتی که از تلاشهای تولیدی اجتماع نیز استقلال دارد. (۳۰) وی استدلال می‌کند که این جنبه به ویژگی حمایتی ساختار اجتماعی - اقتصادی ایران مرتبط است. برای کاتوزیان این ویژگی حمایتی بدین معناست که طبقاتی که دارای بالاترین سطح استقلال بالقوه از دولت هستند (به علت ویژگیهای سنتی، ثروتی و آموزشی)، بزرگترین درجه وابستگی بالفعل به آن را نیز دارند. (۳۱)

بنابراین، با استفاده از مدل استبداد شرقی برای تبیین دولت در ایران، کاتوزیان به دولت در حکم یک کارگزار دارای اراده نگاه می‌کند که به دلخواه به اعطای منافع اجتماعی می‌پردازد یا از این کار دریغ می‌ورزد. علاوه بر این، چنین پنداشته می‌شود که این دولت به‌طور کامل از منازعه طبقاتی مصون است. به عبارت دیگر، وی معتقد است که دولت ایران یک شیء کاملاً مستقل است که به وسیله شاه و خاندان سلطنتی کنترل می‌گشت.

انتقاد عمده بر این مدل این است که این مدل نسبت به این واقعیت که سیاستهای دولت ایران (برای نمونه سیاستهای توسعه اقتصادی) تحت تأثیر عواملی دیگری نیز بوده‌اند که خارج از دایره دولت است (عوامل داخلی و خارجی) بی‌توجه می‌باشد؛ برای مثال، اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰ نشان‌دهنده این نکته است. ایجادگر اصلاحات ارضی همچون جزئی از استراتژی تداوم حیات دولت، هر دو عوامل داخلی و خارجی بودند. کاتوزیان و دیگر ایران شناسانی که مدل استبداد شرقی را به کار برده‌اند، این نکته را در نظر نمی‌گیرند و معتقدند که دولت یک متغیر مستقل و جامعه یک متغیر منفعل و وابسته می‌باشد. (۳۲) آنان همچنین نکات مثبت نظریه وابستگی در مورد اهمیت عوامل خارجی را نیز نادیده می‌گیرند.

ج - طراحی یک مدل بدیل

نارضایتی نسبت به مدلهای پاتریمونیال و استبداد شرقی باعث می‌شود تا ما بینش خود را که بر روی پدیده دولت رانتیر تمرکز دارد روشن سازیم. هر چند اکثر محققانی که جامعه و اقتصاد ایران را مطالعه کرده‌اند، به اهمیت قابل ملاحظه درآمدهای نفتی توجه داشته‌اند، اما تعداد کمی آگاهانه از مفهوم دولت رانتیر استفاده برده‌اند. (۳۳) چنین استدلال می‌کنیم که مفهوم‌بندی دولت ایران چونان یک دولت رانتیر می‌تواند ما را در فهم منبع اقتصادی استقلال دولت ایران، مداخله گسترده آن در اقتصاد و تمایل آن به صنعتی شدن یاری دهد. اما در این مفهوم‌بندی، باید متوجه ضعف عمده این نظریه نیز باشیم. به عبارت دیگر، این نظریه نیز مانند مدلهای پاتریمونیال و استبداد شرقی چنین تمایلی را دارد که دولت را شیئی تصویری کند که به‌طور کامل از جامعه مدنی مصونیت دارد. بنابراین، ما در قسمت بعدی، ابتدا به تعریف مفهوم دولت رانتیر می‌پردازیم.

سپس، مفهوم‌بندی اصلاح شده ما از دولت پهلوی طرح خواهد شد. در پایان، دلالات نظری مفهوم‌بندی ما از دولت ایران به‌منزله یک دولت رانتیر، شخصی - اقتدارگر، و تحت الحمایه تشریح خواهد شد.

۱- دولت رانتیر چونان یک مفهوم

موضوعات مربوط به توسعه اقتصادی دولت را یک شیء انتزاعی می‌داند که سیاستهایش به شکل متغیرهایی خارجی در نظر گرفته می‌شوند. این بدین معنا است که سیاستهای دولت به منزله اموری که ارتباطی نزدیک با واقعیتهای اجتماعی و ساختار اقتصادی کشور دارند، در نظر گرفته نمی‌شوند. تصور و فرض دولت در حکم شیئی بی‌طرف، خنثی و همگن، یکی از نقائص اساسی رهیافت صرفاً اقتصادی است. رد این تصور و مفروض، اساس رهیافت اقتصاد سیاسی را تشکیل می‌دهد.

در رهیافت اقتصاد سیاسی، به دولت از جنبه پیوندهای درونی و بیرونی آن نگاه می‌شود. در سنت مارکسیستی، دولت یک شیء اسیر (عمدی یا غیرعمدی) منافع طبقاتی و یا ابزار سلطه طبقاتی در نظر گرفته می‌شود. رهیافت وابستگی نیز نظریه‌ای را تحت عنوان طبقات وابسته که یک دولت وابسته را به وجود می‌آورند مطرح می‌سازد. مفهوم دولت رانتیر نیز در این زمینه قابل مشاهده است، هر چند توجه ما را به سمت منابع درآمدی دولت جلب می‌کند. به عبارت دیگر، همان‌طور که ببلای و لوسیانی اظهار می‌دارند، پیشنهاد مفهوم دولت رانتیر تلاشی است برای طرح یک نوآوری نسبت به سنت مارکسیستی و رهیافت وابستگی، بدین علت که مفهوم رانتیر توجه ما را روی ساختار مالیه عمومی و نه صرفاً روابط طبقاتی یا پیوندهای اقتصادی خارجی متمرکز می‌سازد.

(۳۴)

بنابراین، هر چند که شرایط اقتصادی ممکن است نتواند تمام جنبه‌های رفتار دولت رانتیرین کند، اما ماهیت منابع درآمدی دولت بر روی قواعد اساسی زندگی سیاسی در کشور تأثیر می‌گذارد. علاوه بر این، کاربرد مفهوم رانتیر باعث می‌شود که به اهمیت توانایی استخراج درآمد و تأثیر آن روی ائتلاف‌سازی در ساختار دولت توجه کنیم. نقطه آغازین چنین تحلیلی این است که تأثیر پدیده نفت بر رونق دولت و رفتار اقتصادی آن به اندازه‌ای است که یک نوع توجه خاص را توجیه کند.

به عبارت دیگر، این ایده که دولتهایی که وابسته به رانت هستند ماهیتاً متفاوت از دولتهایی اند که وابسته به مالیات داخلی می‌باشند، باعث طرح مفهوم دولت رانتیر شده است. در نتیجه، مفهوم دولت رانتیر انتخاب شده است تا نشان‌دهنده اهمیت درآمدهای نفتی در کشورهای صادرکننده نفت باشد.

حسین مهدوی اولین محقق است که مفهوم دولت رانتیر را در مورد ایران به کار برد. طبق نظر او، دولتهای رانتیر کشوری هستند که مقادیر قابل توجهی از رانتای خارجی را به شکل منظم دریافت می‌دارند. این رانت‌های خارجی به وسیله فولتها یا بنگاههای خارجی پرداخت می‌گردد. همان‌طور که او اظهار می‌دارد، ویژگی مشخص و متمایزکننده دولت رانتیر این است که درآمدهای

نفتی که به وسیله حکومت‌های کشورهای تولیدکننده و صادرکننده نفت دریافت می‌شود، ارتباط بسیار ناچیزی با فرآیندهای تولیدی در اقتصاد داخلی آنها دارد. به عبارت دیگر، نهادهای اقتصاد داخلی (به غیر از موادخام) بسیار ناچیز است. (۳۵)

دقیق‌ترین و کامل‌ترین تبیین نظریه دولت رانتیر به وسیله ببلای و لوسیانی در کتاب دولت رانتیر صورت گرفته است. (۳۶) ویژگیهای عمده دولت رانتیر چنان‌که ببلای بیان می‌دارد عبارتند از:

۱- از آن‌جا که تمام اقتصادها دارای بعضی اجزا یا مشخصه‌های رانتی هستند، دولت رانتیر باید دولتی تعریف شود که رانت در آن سلطه دارد.

۲- یک دولت رانتیر دولتی است که متکی به رانتهای خارجی قابل توجه می‌باشد.

۳- در یک دولت رانتیر، فقط عده کمی درگیر تولید رانت هستند و بنابراین اکثریت مردم مشغول توزیع یا مصرف آن می‌باشند.

۴- حکومت در دولت رانتیر دریافت‌کننده اصلی رانت خارجی است و نقش اساسی در توزیع آن میان جمعیت ایفا می‌کند. (۳۷)

اکثریت دولتهایی که دارای این چهار ویژگی هستند در میان صادرکنندگان نفت خاورمیانه یافت می‌شوند.

رانت خارجی که مستقیماً به خزانه دولت واریز می‌شود و هیچ‌گونه ارتباط اساسی با فعالیتهای تولیدی داخل کشور ندارد، تأثیرات مهمی بر دولت و تمایل آن برای ایجاد توسعه اقتصادی دارد. یکی از مهمترین این تأثیرات این است که دسترسی دولت رانتیر به درآمدهای عظیم نفتی باعث تقویت استقلال آن می‌شود. در اکثر اقتصادهای غیررانتیر، دولت درآمدهای خود را از طریق مالیات‌بندی بر شهروندان، کالاها و خدمات تأمین می‌سازد. اما برعکس، دولت رانتیر از اقتصاد داخلی مستقل می‌شود و نیازی ندارد که به مالیات‌بندی متکی باشد. از آن‌جا که درآمدهای دولت رانتیر وابسته به تولید داخلی نیست، تصمیم‌گیرندگان آن ممکن است توجهی به منافع و خواسته‌های جامعه مدنی نداشته باشند.

این استقلال دولت از جامعه مدنی، این امکان را به وجود می‌آورد که دولت رانتیر سیاستهای اجتماعی و اقتصادی را بدون در نظر گرفتن منافع جامعه، در پیش گیرد. به عبارت دیگر، دولت رانتیر دارای استقلال از جامعه می‌باشد. در دولت رانتیر مانند ایران دوره پهلوی، مقامات به علت این استقلال قادر بودند تا منافع خود را (حتی در صورتی که در تعارض با منافع دیگر گروههای اجتماعی بود) برآورده سازند.

۲- دولت پهلوی چونان یک مفهوم

دولت پهلوی چه ویژگیهایی داشت؟ اولاً دولت پهلوی یک دولت رانتیر بود که « به‌طور منظم مقادیر عظیمی از رانت خارجی را دریافت می‌کرد». دوم این‌که مانند نظریه غالب در متون مربوط به ایران، ما نیز معتقدیم که دولت ایران به شکل بسیار نزدیکی با محمدرضا شاه عجین شده بود، شاهی که قدرت تصمیم‌سازی را در انحصار خود درآورده بود. این بدین معناست که شاه در رأس یک نظام سیاسی قرار داشت که سرچشمه اغلب سیاستها و استراتژیهای مهم بود. اما به‌هرحال، در مقابل بینش غالب در آثار و نوشته‌های مربوط به ایران (عمدتاً نظر بیل و کاتوزیان)، به نظر ما بودن قدرت عالی در دست شاه بدین معنا نبود که تمام سیاستها و برنامه‌ها از وی سرچشمه می‌گرفت. به عقیده ما، بیل و کاتوزیان این واقعیت را نادیده گرفته‌اند که سیاست دولت عیناً همان نبود که شاه می‌خواست، بلکه سیاست دولت نتیجه موازنه ظریفی میان تمایلات و منافع شاه از یکسو و منافع طبقات بالا و همچنین منافع دولت امریکا (در مقام حامی شاه) از سوی دیگر بود. ما معتقدیم آن‌چه که تحت عنوان سیاست شاه مطرح می‌گشت ترکیبی از این منافع بود.

بنابراین در بینش جایگزین، مسأله قدرت شاه عمدتاً اشاره به شیوه تصمیم‌سازی وی داشته و کمتر به ریشه‌های واقعی سیاستهای توسعه اقتصادی او اشاره دارد. برای مثال، برنامه اصلاحات ارضی شاه در اوایل دهه ۱۹۶۰ بیانگر این نکته است. این برنامه عمدتاً از امریکا ریشه گرفت و حمایت شد. اما این بدین معنا نیست که قدرت شاه در دوره مورد مطالعه ما یکسان باقی بماند. برای نمونه به علت افزایش قیمت نفت در اوایل دهه ۱۹۷۰، قدرت مطلقه شاه و مقدار استقلالش از ایالات متحده افزایش یافت. در نتیجه او تنها مسؤول تجدیدنظر در برنامه پنجم توسعه و بحرانهای اقتصادی متعاقب آن بود.

سوم این‌که دولت ایران علاوه بر رانتیر و شخصی - اقتدارگرا بودن، یک دولت تحت‌الحمایه نیز بود. دولت ایران وابسته به ایالات متحده امریکا بود که اساس آن بعد از کودتای سال ۱۹۵۳ بر ضد دکتر محمد مصدق، گذارده شد.

چهارم این‌که، برخلاف مفهوم‌بندی غالب از دولت ایران در آثار موجود به مثابه یک دولت قوی، ما معتقدیم که دولت در ایران، علیرغم درجه بالای استقلالش از جامعه مدنی، دولتی قوی نبود. این به دلیل این واقعیت بود که یک جامعه مدنی قوی در ایران وجود داشت. هر چند چنین متصور است که دولت رانتیر به‌طورکامل از جامعه مستقل است، مورد ایران نمایانگر این نکته است که برخلاف تصور نظریه دولت رانتیر، رضایت عمومی صرفاً از طریق توزیع رانتها کسب نمی‌شود. دولت رانتیر مانند دیگر دولتها به داشتن درجه‌ای از مشروعیت و حمایت که فقط از طریق نمایندگی به دست می‌آید، نیازمند است. به عبارت دیگر، هر چند که رانتیایی که مستقیماً به خزانه دولت ریخته می‌شد باعث افزایش استقلال و قدرت مانور آن می‌شد، ولی قسمت عمده این قدرت

امری خیالی بود. در عوض توجه به قدرت جامعه مدنی در ایران به ما در تبیین سقوط رژیم شاه در ۱۹۷۸ کمک می‌کند.

سرانجام مانند خانم تدا اسکاچپول که تلاش کرد تا مفهوم دولت را از طریق در نظر گرفتن آن چونان یک ساختار مستقل به درون بحث و مطالعه انقلابات اجتماعی بکشد، نظر نگارنده بر این است که دولت پهلوی دوم باید بازیگری در نظر گرفته شود که صرفاً بازتاب ترجیحات اجتماعی نبود، بلکه برعکس می‌توانست منافع خود را توسعه دهد، منافی که ممکن بود در تضاد با منافع دیگر گروهها و طبقات اجتماعی باشد.

اسکاچپول ساختار دولت را ساختاری مستقل در نظر می‌گیرد، یعنی « یک ساختار با منطق و منافع مخصوص به خود که منافعش ضرورتاً مشابه یا در هم آمیخته با منافع طبقه مسلط در جامعه یا کلیه گروهها در جامعه سیاسی نیست». (۳۸) بر این اساس، نویسنده معتقد است که سیاستهای توسعه اقتصادی دولت در ایران (دوره پهلوی دوم) در جهت برآورده ساختن منافع خاص و ویژه آن بود. این امر بدین علت امکان یافت که دولت ایران مقادیر عظیمی درآمد نفت و همچنین حمایت ایالات متحده را پشت سر خود داشت.

د - دولت پهلوی دوم و توسعه اقتصادی

هر چند نحوه مفهوم‌بندی ما از ماهیت دولت ایران (پهلوی) از دیدگاه حاکم در آثار مربوطه متفاوت است، اما ما نیز تقریباً مشابه این نوشته‌ها چنین استدلال می‌کنیم که دولت در ایران بیشتر از هر عامل داخلی یا خارجی عامل شکست توسعه اقتصادی کشور بوده است. بنابراین، مشکلی که باید بررسی شود در واقع نقش دولت در فرایند توسعه اقتصادی در کشور است. فرضیه‌های اصلی ما که باید به طور تجربی در تحقیقی جداگانه ثابت شود این است که: (۳۹)

ویژگیهای دولت ایران (پهلوی) بر روی سیاستهای آن تأثیر داشت و آنها را شکل داد، به نحوی که دارای عواقب ضدتوسعه‌ای برای توسعه اقتصادی کشور بود، سیاستهای اقتصادی دولت ایران که مستقلاً اتخاذ و اجرا شدند در واقع در جهت منفعت شخصی دولت در به‌دست آوردن استقلال، مشروعیت و ثروت بود.

هر چند این مقاله صرفاً به طرح یک چهارچوب نظری می‌پردازد، اما در تحقیقات بعدی باید با بررسی سیاستهای کشاورزی و صنعتی دولت ایران، به اثبات فرضیه‌های مذکور در بالا پرداخت. از این‌رو، در باقی‌مانده این مقاله صرفاً به بسط این چهارچوب تئوریک می‌پردازیم.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، استقلالی که به علت وجود درآمدهای نفتی پدید آمد، باعث شد تا دولت ایران (پهلوی) به صورت عمده‌ترین بازیگر در اقتصاد کشور درآمد. دولت رانتیر ایران به شکل بسیار گسترده از طریق برنامه‌های توسعه‌ای، تنظیم عمومی اقتصاد و سرمایه‌گذاریهای مستقیم

در اقتصاد ایران دخالت می‌کرد. دولت پهلوی دوم دارای قدرت انحصاری در تنظیم اقتصادی بود، به شکل وسیعی در فرآیند تولید از طریق بنگاههای عمومی مشارکت داشت، بنگاههای خصوصی را از طریق مشارکت در سهم آنها (به وسیله خاندان شاه و دربار) تحت کنترل داشت و سرانجام به تخصیص منابع (رانت‌های نفتی) به شکل آزادانه می‌پرداخت. این مداخله‌های اقتصادی گسترده باعث شد تا دولت رانتیر ایران به منزله نیروی اصلی در پیشرفت اقتصادی کشور درآید.

این مداخله گسترده در اقتصاد در عوض دارای منافع متعددی برای دولت بود؛ مداخله دولت در اقتصاد (۱) به دولت اجازه داد تا در تخصیص منافع و هزینه‌ها مختار باشد، (۲) روابط تحت‌الحمایگی و وابستگی میان مقامات دولت و افراد خارج دولت پدید آورد که برای ایجاد مشروعیت و جذب نیروهای اجتماعی به کار می‌رفت، (۳) فرصتهای عظیمی را برای مقامات دولتی به وجود آورد تا املاک و ثروت خود را افزایش دهند و (۴) مانع ظهور یک طبقه بورژوازی مستقل شد که در صورت ظهور می‌توانست پایه‌های قدرت اقتصادی و سیاسی دولت را مورد تهدید قرار دهد.

اما این بدین معنا نیست که دولت پهلوی دوم قصد نوسازی یا صنعتی کردن کشور را نداشت. بلکه بدین معناست که دولت در فرآیند صنعتی کردن کشور، ملاحظات سیاسی را بر ملاحظات و محدودیتهای صرفاً اقتصادی ترجیح می‌داد. بنابراین به سبب این که دولت پهلوی دوم ملاحظات سیاسی را بر عقلانیت اقتصادی ترجیح می‌داد، علاقه و تمایل برای توسعه سریع اقتصادی معقول و کارا از بین رفت. به عبارت دیگر، از این نوع دولت یعنی دولت شخصی - اقتدارگرا، رانتیر و تحت‌الحمایه سیاستهایی بیرون آمد که ضد توسعه بود؛ برخی از عواقب عمده سیاسی این سیاستها عبارت بودند از: (۴۰)

- ۱- توسعه روابط تحت‌الحمایگی میان دولت و برخی گروههای اجتماعی
- ۲- افزایش وابستگی دولت ایران به درآمدهای نفتی
- ۳- سرمایه‌گذاریهای عظیم در امور غیرتولیدی مانند خریدهای تسلیحاتی
- ۴- وابستگی فزاینده به واردات غذا (به علت درآمدهای بادآورده نفتی و ارزش بالای پول ملی، واردات غذا از تشویق تولید محلی آسانتر بود).

با این وجود، ترجیح ملاحظات سیاسی به عقلانیت اقتصادی تنها تا زمانی می‌توانست ادامه یابد که دولت ایران از یکسو به‌طور مداوم دریافت کننده درآمدهای نفتی بود و از سوی دیگر ایالات متحده حمایت حیاتی خود از شاه را ادامه می‌داد. هرگونه توقف در جریان درآمدهای نفتی یا در حمایت امریکا می‌توانست بحرانی جدی برای دولت ایران در پی آورد.

به‌طور خلاصه ما معتقدیم برای فهم جامع مشکل توسعه‌نیافتگی در ایران دوران پهلوی، باید به مطالعه ماهیت دولت (پهلوی) بپردازیم. براساس این چهارچوب مفهومی، ما استدلال می‌کنیم که ویژگیهای دولت ایران (پهلوی) دارای تأثیرات ضدتوسعه‌ای بود. به عبارت دیگر، ویژگیهای شخصی - اقتدارگرا، رانتیر و تحت‌الحمايه دولت ایران در فرآیند سیاست‌سازی توسعه اقتصادی به‌نحوی دخالت کرد که عواقب منفی و ضدتوسعه‌ای داشت.

ح - نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تا چهارچوبی نظری برای پاسخ به این سؤال که چرا ایران در دوران پهلوی دوم، علیرغم وجود منابع عظیم و خارق‌العاده نفت نتوانست به توسعه اقتصادی دست یابد، عرضه گردد. برخلاف نوشته‌های موجود درباره توسعه اقتصادی ایران، چنین استدلال شد که ویژگیهای عمده دولت ایران می‌تواند تبیین‌کننده عدم توسعه پایدار و مستقل از درآمدهای نفتی باشد. به نظر نویسنده، ویژگیهای رانتیر، شخصی - اقتدارگرا و تحت‌الحمايه دولت پهلوی نه تنها بر روی سیاستهای اقتصادی آن تأثیر داشته، بلکه موجب تغییر جهت و بعضاً ممانعت از توسعه اقتصادی کشور شده است. بر این اساس، دولت پهلوی دوم باید درحکم یک بازیگر مستقل که منافع ویژه خود را دنبال می‌کرد، در نظر گرفته شود. برای اثبات بیش‌جایگزین خود، نیاز به بررسی سیاستهای کشاورزی و صنعتی دولت ایران در فاصله سالهای ۱۹۶۲-۱۹۷۸ است که امید می‌رود در مقاله‌ای دیگر به آن بپردازیم.

یادداشتها

۱- برای مثال نگاه کنید به:

- Abrahamian, E., "Structural Causes of the Iranian Revolution", MERIP Reports ۸۷ (May ۱۹۸۰), pp. ۲۱-۲۶.

- Katouzian, H., The political Economy of Modern Iran: Despotism and Pseudo-Modernism, ۱۹۲۶-۱۹۷۹, New York, New York University Press, ۱۹۸۱.

۲- Uphoff, N.T., and W.F. Ilchman (eds), Political Economy of Development: Theoretical and Empirical Contributions, Berkeley and Los Angeles, University of California Press, ۱۹۷۲, p. ۸۸.

۳- برای مثال نگاه کنید به:

- Seers, D., "The Meaning of Development", International Development Review ۱۱ (December ۱۹۶۹), pp. ۲-۳.
- Seers, D., "What Are We Trying to Measure?", Journal of Development Studies, ۸,۳ (April ۱۹۷۲), pp. ۲۱-۳۶.
- Streeten, P., Development Perspectives, London, Macmillan, ۱۹۸۱.

۴- Bawa, V.K., "What Kind of Development? Industrialization, Technology and the Environment", in: J. Augutine (ed), Strategies For Third World Development, New Delhi, Sage Publications, ۱۹۸۹, p. ۱۴۳.

۵- Gunnarsoson, C., "Development Theory and Third World Industrialization", Journal of Contemporary Asia, ۱۵,۲ (۱۹۸۵), p. ۱۸۴.

۶- United Nation Development Program (UNDP), Human Development Report ۱۹۹۱, New York, Oxford University Press for UNDP, ۱۹۹۱, pp. ۱ and ۱۳-۲۱.

در مورد ابعاد انسانی توسعه نگاه کنید به:

- Wilber, C. & K. Jameson (eds), The Political Economy of Development And Underdevelopment New York, McGraw Hill, ۱۹۹۲, pp. ۴۶۵-۵۴۱.

۷- Keddie, N., Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran (New Haven, Yale University Press, ۱۹۸۱, pp. ۹۳-۱۱۲.

۸- Richard, A. & Waterbury, A Political Economy of The Middle East, op.cit, p. ۱۸۴.

۹- برای مثال نگاه کنید به:

- Ashraf, A., "Historical Obstacles to the Growth of Bourgeoisie in Iran", in M.A. Cook (ed), Studies in the Economic History of the

Middle East Form The Rise of Islam to The Present Day, Oxford, Oxford University Press, ۱۹۷۰, p.۳۱۳.

۱۰- برای توضیح در مورد استقلال از اقتصاد داخلی، نگاه کنید به:

- Katouzian, H., The Political Economy of Modern Iran, New York, New York University Press, ۱۹۸۱, Chpter ۱۵.

- Ashraf, A., "Satte and Agrarian Relations Before And After The Iranian Revolution, ۱۹۶۰-۱۹۹۰", in: F. Kazemi & J. Waterbury (eds), Peasants And Politics in The Middle East, Miami, Florida, Florida International University Press, ۱۹۹۱, pp.۲۷۷-۳۱۱.

۱۱- برای مثال نگاه کنید به:

- Abrahamian, E., Iran Between Two Revolutions, Princeton, Princeton University Press, ۱۹۸۲.

۱۲- در مورد فرهنگ ایرانی به شکل عام و فرهنگ بدیل آن به شکل خاص نگاه کنید به:

- جمالزاده، محمدعلی، خلیقات ما ایرانیان، ویترپارک، فلوریدا، انتشارات کانون معرفت، ۱۹۸۵.

- Mottahedeh, R., The Mantle of The Prophet, New York, Pantheon Books, ۱۹۸۵.

۱۳- مهمترین ایستارهای فرهنگی و نظام ارزشی ایرانیها که احتمالا مانع توسعه اقتصادی است عبارتند از: قدرگرایی، فردگرایی، روحیه بازاری داشتن (سود سریع)، حکومت شخص به جای قانون و تمشیت بی طرفانه امور، عدم تمایل به برنامه ریزی، عدم اعتماد، پارتی بازی، بدبینی و استبدادگرایی. در این مورد نگاه کنید به:

- Heyat, Z., Iran: A Comperhensive Study of Socio Economic Condition, Eastern Publishing Society, ۱۹۸۳.

۱۴- Bharier, J., The Economic Development in Iran, ۱۹۰۰-۱۹۷۰, London, Oxford University Press, ۱۹۷۱.

- Amuzegar, J., Iran: An Economic Profile, Washington, The Middle East Institute, ۱۹۷۷.

- Amuzegar and Fekrat, Iran: Economic Development Under Dualistic Conditions, Chicago, University of Chicago Press, ۱۹۷۱.

- Looney, R., *The Economic Development of Iran*, New York, Praeger Publishers, ۱۹۷۴.
- Looney, R., *A Development Strategy For Iran Through The ۱۹۸۰'s*, Praeger, ۱۹۷۷.
- Mofid, K., *Development planning in Iran: From Monarchy to Islamic Republic*, Cambidgeshire, Menas press, ۱۹۸۷.
- Motamen, H., *Expenditure of Oil Revenue*, London, Francis Pinter, ۱۹۷۹.

۱۵- برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به :

- اکبری، علی، علل ضعف تاریخی بورژوازی ایران، تهران، سپهر، ۱۳۵۸.

- Jazani, B., *Capitalism And Revolution in Iran*, London, Zed Press, ۱۹۸۰.
- Halliday, F., *Iran: Dictatorship And Development*, op.cit.
- Zavareei, M., "Dependent Capitalist Development in Iran And The Mass Uprising of ۱۹۷۹", *Research in Political Economy*, op.cit.

۱۶- Keddie, Nikki "The Economic History of Iran, ۱۸۰۰-۱۹۱۴. and its Political Impact: An Overview", *Iranian Studies*, ۵ (Spring-Summer ۱۹۷۲), p. ۷۶.

۱۷- Foran, John *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran From ۱۵۰۰ To The Revolution*, Boulder, Westview Press, ۱۹۹۳.

۱۸- Foran, J., "The Concept of Dependent Development As a Key to The Political Economy of Qajar Iran, ۱۸۰۰-۱۹۲۵", *Iranian Studies*, ۲۲, ۲-۳ (۲۹۸۹), p. ۹.

۱۹- یکی از انتقادات مهمی که بر مکتب وابستگی وارد شده تأکید بیش از حد این مکتب بر قدرت نظام بین‌الملل در توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم و در نتیجه بی‌توجهی به توانایی دولت در این کشورها برای کنترل امور داخلی خود می‌باشد. برای مثال، تونی اسمیت معتقد است جهت درک ماهیت ویژه کشورهای جهان سوم، جدا از نظام بین‌المللی باید به مطالعه ساختار دولتهای آنها پرداخت. نگاه کنید به :

"- Smith, Tony "The Underdevelopment of Development Literature: The Case of Dependency Theory op.cit.

در مورد اهمیت دولت در تبیین توسعه اقتصادی به ویژه در کشورهای شرق آسیا نگاه کنید به:

- Amsden, Alice Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialization New York, Oxford University Press, ۱۹۸۹.

- "Political Economy Paradigms", International Studies Quarterly, ۳۱ (۱۹۸۷), pp. ۳۲۷-۳۵۶.

۲۰- Bill, J. and C. Leiden, Politics in the Middle East, Boston, Little Brown, ۱۹۸۴.

۲۱- Ibid, pp. ۱۴۸-۱۴۹.

۲۲- Ibid, p. ۱۵۸.

۲۳- Ibid, pp. ۲۰۳-۲۱۱.

۲۴- Abrahamian, E., "Oriental Despolism: The Case of Qajar Iran", International Journal of Middle East Studies, ۳,۴ (October ۱۹۷۲), pp. ۳۱۷-۳۳۴.

- Katouzian, K., "The Aridisolatic Society: A Model of Long-Term Social and Economic Development in Iran", International Journal of Middle East Studies, ۱۵ (۱۹۸۳), pp. ۲۵۹-۲۸۱.

۲۵- Katouzian, H., The Political Economy of Modern Iran, Chapter ۱.

۲۶- Ibid, pp. ۲۳۶-۲۳۷.

۲۷- Ibid, p. ۲۱.

۲۸- Razavi and Vakil, The Political Environment of Economic Planning in Iran, op.cit.

- Saikal, A., The Rise And Fall of The Shah, op.cit.

- Graham, R., Iran: The Illusion of Power, op.cit.

- Hooglund, E., Land And Revolution in Iran, ۱۹۶۰-۱۹۸۰, Austin, University of Texas Press, ۱۹۸۲.

- Cottam, R., Iran and The United States: A Cold War Case Study, Pittsburgh, University of Pittsburgh Press, ۱۹۸۸.

۲۹- Abrahamian, E., Iran Between Two Revolutions, op.cit.

- Afkhami, G., The Iranian Revolution, op.cit.

- Milani, M., The Mading of The Islamic Revolution, op.cit.

۳۰- در این مورد از مقاله الیا زوریک استفاده برده‌ام. نگاه کنید به :

- Zureik, E., "Theoretical Considerations For a Sociological Study of The Arab World", ArabStudies Quarterly, ۳,۳ (Autumn ۱۹۸۱), pp. ۲۲۹-۲۵۹, Particularly pp. ۲۳۸-۲۴۱.

۳۱- Katouzian, H., "Oil Versus Agriculture: A Case of Dual Resource Depletion in Iran", Journal of Peasant Studies, ۵ (April ۱۹۷۸) pp. ۳۴۸-۳۴۹.

۳۲- Ibid, p. ۳۴۹.

۳۴- این نکته را از منبع زیر اخذ کرده‌ام :

- نفیسی، محمدرضا، نگاهی به سیر اندیشه اقتصادی در عصر پهلوی، پیشین، فصل چهارم.

۳۵- Mahdavy, H., "Patterns And Problems of Economic Development in Rentier States The Case of Iran", in: M. A. Cook (ed.), Studies In The Economic History of The Middle East From The Rise of Islam To The Present Day, Oxford, Oxford University Press, ۱۹۷۰.

۳۶- Beblawi, H. and G. Luciani (eds.), The Rentier State, London, Croom Hel, ۱۹۸۷, p. ۴.

۳۷- Mahdavy, H., "The Patterns And Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran", op.cit.

٣٨- The Rentier State, op.cit.

٣٩- Beblawi, H., "The Rentier State in Arab World," in: The Rentier State, op.cit. pp. ٥١-٥٢.

٤٠- Skocpol, T., States And Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, And China, Cambridge, Cambridge University Press, ١٩٧٩, p. ٢٧.